فصل‌نامه علمی پژوهشنامه تاریخ اسلام
سال دوازدهم، شماره چهل‌وششم، تابستان ۱۴۰۱
مقاله پژوهشی، صفحات ۱۰۷-۱۲۶

فلسفه علم تاریخ:
تحلیل انتقادی کتاب *درباره تاریخ* هابسبام

سید علیرضا واسعی[۱]

چکیده

مطالعه فرانگرانه تاریخ به مثابه علم که از آن به فلسفه علم تاریخ یاد می‌شود، در دوره‌های اخیر مورد توجه بسیاری از مورخان فلسفی اندیش یا فیلسوفان تاریخ اندیش قرار گرفته و هر یک به گونه‌ای به آن نظر کرده‌اند. هابسبام یکی از مورخان اندیشمند معاصر است که در کتاب *درباره تاریخ*، موشکافانه به فلسفه علم تاریخ پرداخته است. اینکه تاریخ چیست، چه ویژگی‌هایی دارد، چگونه حاصل می‌شود، چه کارکردی دارد و در هندسه معرفتی بشر از چه جایگاهی برخوردار است، عمده مباحث این اثر است که نویسنده به خوبی از عهده آن بر آمده است، اما در عین حال می‌تواند در معرض نقدهایی قرار بگیرد. مقاله پیش‌رو می‌کوشد تا با نگاه انتقادی به کتاب، دیدگاه‌های هابسبام را به روش تحلیل عقلی تبیین و به این پرسش کانونی پاسخ دهد که تاریخنگری او از چه سطح و اعتباری بهره داشته و در هندسه معرفت تاریخی چه جایگاه و اهمیتی دارد؟ فرضیه مقاله آن است که او متأثر از دیدگاه مادیگرایی تاریخی است، با این حال او در رویکردی منصفانه به مقوله‌های مرتبط با تاریخ نظر کرده و به تحلیل آنها پرداخته است. به‌رغم اهمیتی که هابسبام و اثر او در حوزه مطالعات تاریخی دارد، اثری به فارسی درباره وی نوشته نشده، از این‌رو مقاله حاضر می‌تواند این خلأ را پر کرده، بستر مناسبی برای مطالعات بعدی فراهم سازد.

کلیدواژه‌ها: اریک جان ارنست هابسبام، تاریخ اجتماعی، *درباره تاریخ*، فلسفه علم تاریخ، ماتریالیسم تاریخی.

---

۱. دانشیار گروه هنر و تمدن اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، مشهد، ایران. a.vasei@isca.ac.ir
تاریخ دریافت: ۰۱/۰۲/۰۹ تاریخ پذیرش: ۰۱/۰۵/۲۰

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

Philosophy of History:
A critical analysis of Hobsbawm's book *on history*

Seyyed Alireza Vasei[1]

Abstract

The comprehensive study of history as a science, which is considered the philosophy of history, has received the attention of many philosophical historians or historical philosophers in recent years, and each of them has commented differently on it. Hobsbawm is one of the contemporary thinker historians who in the book *on history*, carefully discussed the philosophy of the science of history. The main topics of this work are what is history, what are its characteristics, how is it achieved, what is its function, and what is its place in the geometry of human knowledge which the author has handled well, but at the same time it can be subjected to criticism. The following article tries to explain Hobsbawm's views with the method of rational analysis by looking critically at the book and to answer the central question of what level and credibility has his Historical Perspective and what is its place and importance in the geometry of historical knowledge. The article hypothesizes that he is influenced by the perspective of historical materialism. However, he has considered and analyzed categories related to history in a fair approach. Despite the importance of Hobsbawm and his work in the field of historical studies, no work has been written about him in Persian, so this article can fill this gap and provide a suitable platform for further studies.

Keywords: Eric John Ernest Hobsbawm, Social history, *On History*, Philosophy of history, Historical materialism.

1. Associate professor, Department of Islamic art and civilization, Islamic Sciences and culture academy, Mashhad, Iran. a.vasei@isca.ac.ir

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

درآمد

مطالعه فلسفی/ عقلانی دانش تاریخ که تـأملی در بـاب چیسـتی و چرایـی تـاریخ و الگوی معرفتی آن است، امروزه همچون ضرورتی انکار ناپذیر درآمده و محققان زیـادی به آن روی کرده‌اند. در جهان اسلام البته از دیرباز به چنین مطالعه‌ای توجه شـده بـود و افرادی چون مسعودی در کتاب *مروج الـذهب و معـادن الجـوهر*، ابـوعلی مسـکویه در کتاب *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، و از آن بیشـتر و روشـمندتر، ابـن خلـدون در اثـر عالمانه خویش که با عنوان *مقدمه* شناخته شده، به آن پرداختـه و ابعـادی از آن را بیـان داشته‌اند. این رویکرد بعدها چندان رهرویی پیدا نکرد. در جهان غرب نیز این رویکـرد با ولتر فرانسوی و هگل آلمانی و نیز کارل مارکس در دستور مطالعات و تأملات جـدی قرار گرفت. پس از آنها نیز به دلایل علمی- معرفتـی، سیاسـی- اجتمـاعی و فرهنگـی، افراد بسیاری به آن روی کرده و آثـار درخـوری پدیـد آوردنـد. اریـک هابسـبام کـه از مورخان به‌نام دنیای کنونی غرب است، در کتاب ارزنده خود که با عنوان *درباره تـاریخ* انتشار یافته، ابعادی از آن را بررسیده و در حد وسع خویش تبیـین کـرده اسـت. مقالـه حاضر با روش تحلیل عقلانی بر آن است تا داده‌های کتاب را در سنجه نقادی قرار داده و با عیارسنجی منصفانه ارزش علمی آن را نشان دهد.

این مقاله پس از بیان نکاتی مقدمی، در سه بخش مرتبط با یک دیگـر پـیش خواهـد رفـت. در بخـش آغـازین، گزارشـی توصـیفی از محتـوای کتـاب ارائـه شـده‌اسـت تـا دغدغه‌های مؤلف و اعتبار آن اثر روشن شود. بخش دوم بـه بیـان ویژگـی‌هـای مثبـت کتاب می‌پردازد و به اختصار نکات برجسته آن را بیـان مـی‌کنـد و بخـش سـوم مقالـه، خرده‌ها یا کاستی‌هایی که به زعم نویسنده بر آن وارد است، به کوتاهی و فشردگی بیـان شده‌است. در پایان نیز دستامدها در قالب نتیجه یا برآیند عرضه می‌شود.

نگاهی به کتاب و نویسنده آن

کتابِ *درباره تاریخ* با عنوانِ اصـلیِ ***On History***، یکـی از آثـار پـر ارج در حـوزه تاریخ‌شناسی (فلسفه تاریخ) است که با قلمی شیوا و شایسته توسط حسن مرتضوی بـه زبان فارسی ترجمه و در ٤١٩ صفحه از سوی انتشارات لاهیتا، با شکل و شمایلی وزین

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

به سال ۱۳۹۷ منتشر شد. در پشت جلد کتاب آمده است: «مجموعه مقالاتی که در این مجلد گرد آمده‌اند، بخشی از سخنرانی‌ها و مقالات اریک هابسبام، مورخ نامی انگلیسی است که پیرامون دانش رشته خود ایراد کرده و به رشته تحریر در آورده است». کتاب در ۲۱ فصل، همراه با پیشگفتاری از مؤلف در آغاز و یادداشت‌ها و نمایه در پایان آن به چاپ رسیده است.

نویسنده کتابِ *درباره تاریخ*، مورخ فلسفه اندیش بریتانیایی، اریک جان ارنست هابسبام[1](۱۹۱۷–۲۰۱۲) است. او از آوارگان یهودی اروپای مرکزی بود که دوران پرآشوب قرن بیستم را از نزدیک تجربه کرده است (هابسبام، ۱۷–۱۹). او سال‌های آغازین زندگی‌اش را ابتدا در شهر وین و سپس در برلین، دو شهری که سخت از پیامدهای جنگ‌جهانی اول و فروپاشی امپراتوری آسیب دیده بودند، سپری کرد. اینکه او در زمان ظهور نازیسم زندگی کرده بود، وی را از بیشتر انگلیسی‌های نسل خود متمایز می‌کرد و باعث می‌شد تا همانند پناهندگان یهودی–اروپایی به نظر برسد که در شکل‌گیری آکادمی پس از جنگ در انگلیس بسیار تلاش کردند (مازوور، «اریک هابسبام؛ زندگی در تاریخ»).

هابسبام یکی از متفکران فلسفی اندیش چپ گرا و از تئوریسین‌های تاریخ معاصر و متکی‌بر سنت روشنگری بود، چنان که از کتاب حاضر به خوبی آشکار است. او متخصص تاریخ و مورخ تاریخ معاصر است و با دغدغه‌مندی به مطالعات فلسفی و تاریخی روی آورد و با این رویکرد آثار درخوری پدید آورده است. وی علاوه‌بر این کتاب، آثار تاریخی دیگری نیز دارد. یکی از کارهای بزرگ وی تدوین تاریخ اروپا در سه قرن اخیر است که همه آنها با عناوین زیر به زبان فارسی ترجمه شده‌اند: *عصر انقلاب اروپا*، ۱۷۸۹–۱۸٤۸، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، ۱۳۷٤ش؛ *عصر سرمایه*، ۱۸٤۸–۱۸۷۵، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، ۱۳۷٤ش؛ *عصر امپراطوری*، ۱۸۷۵_۱۹۱٤، ترجمه ناهید فروغان، ۱۳۸۲ش و *عصر نهایت‌ها* ۱۹۱٤_۱۹۹۱، ترجمه حسن مرتضوی، ۱۳۸۲ش.

1. *Eric* John Ernest Hobsbawm.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

دیگر اثر برجسته او که تئوری تاریخی خـویش را در آن انعکـاس داده، کتـاب *اختـراع سنّت* (سنّت‌های ساختگی) است که به دست فرهاد بشـارت بـه زبـان فارسـی درآمـد. علاوه‌بر اینها، کتاب *ملّت و ملّی‌گرایی*، ترجمه علـی بـاش، ۱۳۸۳ش، *جهـان در آسـتانه قرن بیست و یکـم*، ترجمـه ناهیـد فروغـان، ۱۳۸۲ش و *صـنعت و امپراتـوری: تـاریخ اقتصادی و اجتماعی بریتانیـا از انقـلاب صـنعتی دهـه ۱۹۶۰*، ترجمـه عبـدالله کـوثری، ۱۳۸۷ش قابل ذکر است.

هابسبام بی‌گمان یکی از افراد برجسته و تأثیرگذار در دنیای معاصر غرب است. ایـن جمله درباره او درست است که هیچ‌کس دیگری از نظر بُرد و سـاده فهمـی بـه پـای او نمی‌رسید. آنچه او به خوانندگان خود می‌داد بیش از همه حس سرزندگی فکری، شـور و هیجان دستیابی به یک ایده بکر و استدلالی صریح، کوبنـده و معقـول بـود (مـازوور، «اریک هابسبام؛ زندگی در تاریخ»).

پیش فرض‌های مقاله

برای دریافت رویکرد انتقادی مقاله و به منظور مفاهمه بهتر، لازم است نکـاتی مـورد تأمل قرار گیرد:

۱. تاریخ و فلسفه تاریخ: برای تاریخ معانی فراوانی وجود دارد (درباره معانی تـاریخ، نک. احمدی، ۲۱-۲۳) . در این میان دو معنای آن بایان یادآوری است. تاریخ به معنـای واقعیت (تاریخ نوع اول) و تاریخ به معنای علم (تاریخ نوع دوم) و به دنبـال دو کـاربرد بیان شده، دو فلسفه تاریخ نیز پدید آمده است (نک. استنفورد، ۲۲؛ اتکینسون، ۲٤-۲۵). در یک معنا که از آن با عناوین فلسفه جوهری/ بنیادی/ تأملی/ ذاتی و محتوایی تـاریخ[1] یاد می‌شود، به تاریخ نوع اول پرداخته و معرفتی درجه اول است کـه در آن از چیسـتی، مسیر، محرک و غایت تاریخ سخن به میان می‌آید. در معنای دیگر که با عنـاوین فلسـفه تحلیلی/ انتقادی/ صوری[2] یا فلسفه علم تاریخ[1] از آن نام برده مـی‌شـود،[2] مطالعـه‌ای در

1 . Speculative Philosophy of History, Substantive philosophy of History, Material Philosophy of History.
2 . Analytical Philosophy of History, Critical Philosophy of History, Formal Philosophy of History.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

باب دانش تاریخ صورت می‌گیرد و اصطلاحاً معرفت درجه دوم است (نک. رضوی، ۳۳).

۲. محورهای اصلی فلسفه علم تاریخ: فلسفه علم که از فلسفه‌های مضاف است، نگاهی از بیرون یا بالا به یک دانش است. فیلسوف علم با موضوع انگاری یک دانش درباره آن به بحث می‌نشیند و حداقل پنج محور اصلی را مورد بررسی قرار می‌دهد. در فلسفه علم تاریخ نیز چنین است. معنا و چیستی دانش تاریخ، روش علمی آن دانش و اینکه چگونه برای رسیدن به حقیقت عمل می‌کند و طبعاً تمایز آن با دیگر دانش‌ها و مشکلاتی که فراروی آن است در همین بخش جای می‌گیرد. تعامل و رابطه آن با دیگر دانش‌ها محور سوم است، چنان که تاریخ و سیر حیاتی این دانش محور دیگر مطالعاتی آن است و در آخر هدف و کاربرد دانش است. این محورهای پنج گانه، بی‌تردید در خود آن دانش نمی‌تواند بررسی شود، بلکه در دانش دیگر و در رویکردی عقلانی مورد تبیین و تحلیل قرار می‌گیرد.

۳. اصول نقد: مراد از نقد یا رویکرد انتقادی در این مقاله، اعتبار سنجی داده‌های کتاب *درباره تاریخ* است. چنین نقدی حداقل مبتنی‌بر سه اصل است: الف) انصاف علمی که منتقد را به رعایت احترام و ادب وامی‌دارد تا هر چه می‌گوید از روی انصاف و عدالت باشد نه افراط و تفریط. ب) روشمندی/ منطق علمی تا بر مبنای الگوی پذیرفته شده در آن دانش متکی باشد نه بر سلیقه یا باورداشت‌های خویشتن و ج) عیارسنجی، چرا که هیچ نوشته‌ای نیست که در آن نکات ارزنده و مطالب شایسته وجود نداشته باشد (نک. زرین کوب، *یادداشت‌ها*، ۵).

دغدغه‌های اصلی هابسبام

کتاب *درباره تاریخ* حاوی نقطه نظرات مؤلف درباره موضوعات مختلف پیرامون

1 . Philosophy of History.

۲. البته برای فلسفه تاریخ معنای سومی نیز وجود دارد و آن مطالعه توالی تاریخی پدیده‌ها/ رویدادها در نگاهی تبیینی و علت شناسانه است که پوزیتیویست‌ها/ اثبات گرایان از آن سخن رانده و در جستجوی آن بودند (سروش، *علم شناسی فلسفی*، ۳۲۵).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

تاریخ است که طی سی سال، در قالب درس‌گفتار و مقاله برای کنفرانس‌ها و سمینارها یا با هدف بررسی کتاب‌ها نوشته شده‌اند. کتاب متشکل از ۲۱ نوشته و سخنرانی کوتاه یا درس‌گفتار است که پاره‌ای از آنها پیش از آن در نشریات یا مجموعه‌های دیگر منتشر شده بود و برخی دیگر برای اولین بار در این کتاب جای گرفتند (نک. هابسبام، ١٤-١٥). مؤلف مباحث کتاب را در سه دسته جای داده و می‌نویسد: این مسائل بر سه نوعند که هم پوشانی‌هایی نیز دارند: نخست من به استفاده‌ها و سوء استفاده‌ها از تاریخ، هم در جامعه و هم در سیاست و نیز به شناخت و تغییر جهان- که امیدوارم رخ دهد- پرداخته‌ام. به بیان دقیق‌تر، درباره ارزش آن برای رشته‌های دیگر، به‌ویژه علوم اجتماعی بحث می‌کنم. وی در ادامه به دسته دوم مباحث کتاب اشاره کرده و می‌نویسد: این مقالات پیرامون نظر مورخان و دیگر پژوهشگران دانشور درباره گذشته نوشته شده‌اند و مشتمل بر بررسی‌ها و ارزیابی‌های انتقادی درباره گرایش‌های گوناگون تاریخی و سبک‌ها و دخالت‌گری‌ها در مباحث پست مدرنیسم و کلایومتریکس است.[1] او سپس دسته سوم را معطوف به گونه‌ای خاص از تاریخ می‌داند که مسائل اساسی و بنیادینی را که همه مورخان جدی می‌بایست با آنها مواجه شوند و نیز تفسیر تاریخی و شیوه‌هایی که در زمان نگارش تاریخ، حامل نشانه‌های انسان زمانه‌اش، پیشینه‌ها، باورها و تجربه‌های زیسته‌اش هستند، در بردارد (نک. هابسبام، ۹-۱۰).

دغدغه‌های نویسنده یا درون مایه‌های کتاب که در ضمن گفتارها و نوشتارهایی کنار هم قرار گرفته و به اذعان خود او دچار پراکندگی نسبی است، بر دو پایه اساسی استوارند؛ یکی آن که می‌کوشد تا نشان دهد موضوع پژوهش مورخان امر واقعی و نه برساخته‌های ذهنی مورخ است. به بیان دیگر، از منظر او میان داده تثبیت شده و پندار، تمایز آشکاری وجود دارد. او این مقوله را با تعبیر «بیان حقیقت درباره تاریخ» یاد

۱. مترجم محترم در پاورقی (ص۱۰) و در توضیح Cliometrics می‌نویسد: این اصطلاح که گاه از آن به تاریخ اقتصادی جدید یا تاریخ اقتصادسنجانه نام برده می شود، کاربرد نظریه اقتصادی، فن‌های اقتصادسنجی و سایر روش‌های صوری و ریاضی در مطالعه تاریخ است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

می‌کند.[1] مسئله دیگر «رویکرد مارکسیستی به تاریخ» است که به گفته هابسبام (۱۰–۱۱)، تاریخ بدون مارکس، هرگز در ذهن او پرورش پیدا نمی‌کرد. لاجرم همه مباحث به گونه‌ای ناظر به همان رویکرد هم آهنگ شده‌اند.

گذشته از قالبی که مؤلف به مجموعه مقاله‌ها داده، نگاهی گذرا به کلیت کتاب و مقاله‌ها (مسئله‌ها)، تصویر بهتری را فراروی مخاطب می‌گشاید. در این نگاه گذرا اهمیت داده‌ها بیشتر فهم می‌شود، همان طور که ادعای مؤلف مبنی‌بر حاکمیت انگاره هم‌گرایی (همان، ۱۳) مفهوم روشن‌تری می‌یابد. او می‌نویسد: من فکر می‌کنم هم‌گرایی نسبتی مناسب برای یکی از درون مایه‌های این مقالات است، یعنی اینکه تاریخ درگیر یک پروژه فکری منسجم و نیز سرگرم فهم چگونگی پیشرفت جهان به سمت و سویی است که اکنون شاهدش هستیم (همان، ١٤).

آغازین فصل کتاب که با عنوان «تاریخ: برون و درون» نامبردار شده، به سه مسئله اصلی می‌پردازد که در نهایت کاربرد تاریخ را در شناسایی بحران‌ها، راه‌های رفع آنها و مهم‌تر از آن دو، نقشی که در تحول سیاسی و اجتماعی یا پرورش عموم مردم دارد، نشان می‌دهد، همان چیزی که کلارک به صراحت آن (تاریخ) را مکتب فرزانگی و کشورداری می‌داند (نک. مهتا، ٢٤٦). هابسبام (۲۸–۲۹) ذیل این مسئله به کاربرد خطیر تاریخ می‌پردازد و بر آن است که باید آن را از سطح جمع متخصص یا نخبگان به سطح اکثریت توده کشاند و همه را از تاریخ بهره‌مند ساخت. این فصل به صورت مشخص به یکی از مسائل مهم تاریخ شناسی نظر دارد که در آثار دیگران ذیل فایده تاریخ از آن یاد می‌شود (نک. زرین کوب، *تاریخ*، ۹–٢٦؛ سروش، *تفرج صنع*، ٢٥٤–٢٧٣).

نویسنده در فصل بعدی با عنوان «معنای گذشته» کوشیده تا اهمیت آن را در مطالعات تاریخی و کارکرد اجتماعی آن را برای زمان حال و آینده برنموده و ابعاد آن را نشان دهد. اینکه چگونه می‌توان احیای گذشته را تحقق بخشید و آن را به مثابه الگویی برای زمان حال مورد اعتنا قرار داد، اساسی‌ترین مسئله مورد تأمل است. هر

۱. مقوله حقیقت و واقعیت در تاریخ از مسائل بسیار مهم در فلسفه تاریخ است (نک. والش، ۸۲–۱۰۵).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

چند مؤلف می‌پذیرد که گذشته را شاید نتوان به طور کامل بازسازی و به عنوان یک پدیده شناسایی کرد (هابسبام، ۳۷) و چه بسا در مواقعی هیچ راهی برای آن وجود نداشته باشد (همان، ۳۸)، اما در عین حال دو مسئله خاص، یعنی مسئله گذشته به منزله تبارشناسی و دیگر گاه شماری، فرصت تحقق بیشتری دارند (نک. هابسبام، ٤٥). در واقع این فصل نیز به دنبال بیان فایده تاریخ است، چنان که فصل بعدی تاریخ درباره جامعه معاصر چه می‌تواند بگوید؟ به صورت روشن‌تر، به کارکرد تاریخ برای جامعه معاصر می‌پردازد، به‌ویژه امکانی که برای پیش‌بینی در اختیار صاحب نظران قرار می‌دهد (نک. هابسبام، ۵۹).

هابسبام (٦٥-٦٦)، در بیان اهمیت تاریخ، از سوءاستفاده‌هایی که از آن می‌شود، پرده برمی‌دارد؛ همان چیزی که از آن به تاریخ‌نگاری هدفمند یاد می‌شود،[1] یا تاریخ معطوف به هدف که عملاً مسیر حقیقت‌پژوهی را با چالش روبه‌رو می‌کند. او در ادامه همچنان به کارکرد تاریخ می‌پردازد و «با نگاهی به پیش: تاریخ و آینده»، توان شناخت آینده در پرتو تاریخ را به تفصیل بیان می‌کند[2] و چنین چیزی را در عین صعوبت، امری ممکن می‌داند (هابسبام، ۸۹).

روش تاریخ پژوهی از محورهای عمده فلسفه علم تاریخ است که گویی از دیرباز به صورت واحدی دنبال شده‌است. هابسبام با طرح این مسئله که آیا تاریخ پیشرفت داشته است؟[3] با ذکر دیدگاه‌های مختلف، به جنبه‌های تحولی تکاملی آن اشاره می‌کند و با همه کندی‌هایی که در آن می‌بیند، معتقد است که این دانش، نه به اندازه علوم تجربی، اما به واقع تغییرات چشمگیر و بنیادینی داشت. از این‌رو او می‌نویسد: تاریخ از توصیف و روایت به تحلیل و تبیین سوق یافته است؛ از تمرکز بر امر یگانه و فردی به تثبیت قواعد و تعمیم، و معنای دیگر، رویکرد سنتی وارونه شده‌است (همان، ۱۰۲-۱۰۳).

۱. مورخان اسلامی، عموماً تاریخ را برای اغراض دینی و مذهبی معتبر می‌شناختند (نک. روزنتال، ۲۰، ٨٤ به بعد؛ سجادی و عالم زاده، ۱۱). این امر چه بسا برای تغییر/برساخت تاریخ بسترهایی فراهم می‌ساخت.
۲. در این نگره او بی‌آنکه اذعان کند، متأثر از تاریخ‌کلان‌نگرانه یا فلسفه نظری تاریخ قرار دارد.
۳. عنوان فصل پنجم کتاب است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

گرچه او مشکلات تاریخ‌نگاری را خصوصاً در تاریخ معاصر بسیار زیاد می‌داند، ولی با همه اینها، الگوهای جدید آن را مغتنم می‌شمارد (نک. هابسبام، ۱۰۵-۱۱۱).

هابسبام به حوزه‌های جدید تایخ‌پژوهی روی کرده و با عناوین «از تاریخ اجتماعی به تاریخ جامعه» و «مورخان و اقتصاد دانان»، دغدغه‌های بینا رشته‌ای تاریخ را فراروی پژوهنده قرار می‌دهد و با برشماری ویژگی‌های تاریخ پژوهی و تاریخنگاری کنونی، چشم‌اندازهای نوینی را ترسیم می‌کند که با عنایت به آنها می‌توان تاریخی کارآمد و گره‌گشا را به تصویر کشید. او بدین‌گونه ادعای بیان شده در حوزه پیشرفت تاریخ را مدلل می‌سازد و سپس با موشکافی به جانب داری که یکی از مقوله‌های مهم علوم از جمله تاریخ است، می پردازد و ژرف اندیشانه به آن نظر می‌کند، چیزی که بدوا محققان آن را به عنوان آسیبی در تحقیقات علمی برمی‌شمارند، ولی او به صراحت می‌گوید که نمی‌توان و نباید از آن گریزان بود (هابسبام، ۱۸۷ به بعد). مگر می‌شود تاریخی بدون جانب‌داری نوشت؟ او البته در اینجا از نقش برجسته مارکس پرده برداری می‌کند و بر آن است که او در تحول بنیادین تاریخ اثری چشمگیر داشته است، در نتیجه فصولی (فصل دهم و یازدهم) را به دینی که مورخان به مارکس دارند، اختصاص داده است. او برای اینکه بتواند جایگاه و تأثیر وی را نشان دهد، سیری از دانش تاریخ ارائه می‌کند، آنگاه به دیدگاه او می‌پردازد (هابسبام، ۲۲۷) و فصل بعدی را نیز به «مارکس و تاریخ» اختصاص می‌دهد. هابسبام از ماتریالیسم تاریخی مارکس به تفصیل سخن می‌گوید، چیزی که دیگران نیز تا حد زیادی با او موافقند (نک. اتکینسون، ٥٤؛ کالینگ وود، ۱۵۹- ١٦٣).[1] بدین گونه با ذکر چهار نکته اساسی که حاکی از نقش مارکس در تاریخ است (هابسبام، ۲۴۳-۲۴۵)، دین خود را به او ادا می‌کند.

حضور تاریخ در زندگی آدمیان، هر چند به صورت ناهوشیارانه، مقوله مهمی است که ذهن وی را به خود مشغول داشت و در فصل بعدی آن را به خوبی کاوید. «همه

۱. البته در خصوص تفکر تاریخی مارکس، نقدهای فراوانی نیز وجود دارد که در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد (نک. مطهری، ۱۴۳-۱۸۱).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

ملت‌ها تاریخ دارند»، عنوان و پیام اصلی این فصل است. هابسبام کوشید تا بـه صـورتی روشن و رسا شکل آن را طراحی کند؛ «یادداشتی بر تاریخ بریتانیا و آنـال»، پـی‌آینـد آن است. مؤلف در این فصل بر آن است که مکتب تاریخ نگاری آنال که تأثیری آشکار بـر انگلستان داشته، بیش آن که متأثر از این مکتب باشد، معلول مـوج نـوی تـاریخ نگـاری مارکسیستی است که در فرانسه پیدا شده بود (هابسبام، ۲۵۹). آنچه در زمان مؤلـف بـه مثابه یک دغدغه ذهن وی را درگیر ساخته بود، بازگشت یا تجدید حیات روایت است[۱] که پس از جنگ جهانی دوم گسترش پیدا کرد و استفاده از ایده‌ها برای تبیین تاریخ کـم فروغ شده بود (همان، ۲٦۷). «پسامدرنیسم در جنگـل»، از رویکـرد جدیـدی از تـاریخ پرده برمی‌دارد که جوامع بردگان مارون یا زندگی بردگی مارون‌ها را مـد نظـر دارد.[۲] در این جوامع که به ظاهر هیچ تأثیری در حیات جهـانی ندارنـد، بـه چـه دلیـل مـی‌توانـد موضوع قابل تأملی برای مورخ قرار بگیرد؟ از اینجا سنت جدیدی از تاریخ نگاری سـر بر می‌آورد. آیا پرداختن به زندگی توده مـردم یـا عامـه کـه عمـلاً انسـان‌هـایی مطیـع، فرمان‌بردار و غیرمؤثرند، می‌تواند در دستور کار مورخ باشد؟ پاسخ این سؤال را مؤلـف ذیل عنوان «تاریخ اعماق» در فصل شانزدهم دنبال می‌کند (همان، ۲۸۷). او مـی‌نویسـد: در گذشته تاریخ، اغلب برای بیان شکوه و جلال، و شاید هم استفاده عملی فرمانروایـان نوشته می‌شد ...[اما] تاریخ مردم عادی به عنوان قلمرویی خاص برای مطالعه و تحقیـق، با تاریخ جنبش‌های توده‌ای در سده‌های هجدهم آغاز می‌شود (همان، ۲۸۸، ۲۹۰).

ریزکاوی‌ها در خصوص تاریخ و تأملات فرانگرانـه، نویسـنده را بـه تـاریخ عجیـب اروپا سوق می‌دهد. به گونه‌ای کـه آشـکارا بـه مفهـوم فلسـفی تـاریخ جهـانی نزدیـک می‌شود. او به ویژگی‌های تاریخ یک سرزمین – در اینجا اروپا به مثابه یـک قـوم– نظـر می‌کند. او در نهایت به این نتیجه می‌رسد که پـرداختن درسـت و کارآمـد تـاریخ یـک سرزمین، موقعی تحقق‌پذیر است که آن را در رویکردی کلان، شناسایی کنند. به نظـر او

۱. فصل چهاردهم با عنوان درباره تجدید حیات روایت است.

۲. مارون‌ها دسته‌ای از بردگان و فراریان با خاستگاه‌هایی به شدت متفاوت بودند که هیچ وجه اشتراکی جز تجربه انتقال در کشتی‌های بردگان و بردگی در کشتزارها نداشتند (نک. هابسبام، ۲۷۷).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

اروپا در نسبتی با جوامع دیگر و سرزمین‌های پیرامونی، بلکه ممالک دور دست در ارتباط نزدیک است و گاه تبار واحدی دارند (هابسبام، ۳۱۱)، هر چند تلاش بی‌وقفه و دیرینه‌ای از سوی برخی صورت گرفته و می‌گیرد تا برای اروپا نقش متفاوت تاریخی قایل شوند (همان، ۳۱۲، ۳۱٤).

کروچه، اندیشمند ایتالیایی بر آن بود که تمام تاریخ، تاریخ معاصر است، یعنی در درجه اول عبارت از مشاهده گذشته از دریچه چشم حال و در پرتو مسائل کنونی است. وظیفه اصلی مورخ، ضبط وقایع نیست، بلکه ارزشیابی است، چون بدون ارزشیابی چگونه پی می‌برد که کدام موضوع ارزش ضبط دارد؟ (کار، ۳۰) این نگره البته از سوی دیگر فیلسوف مورخان نیز تأمل برانگیز بود. هابسبام (۳۲۳ به بعد) در فصل هجدهم با عنوان «حال به منزله تاریخ»، این مقوله اساسی را بررسی و نقش حال را در تصویر و تبیین گذشته شناسایی می‌کند.

بحث امکان تاریخ، به گونه‌ای که مخاطب داده تاریخی را آن گونه که بوده بتواند درک کند، پرسشی اساسی است که در کتاب، ذیل عنوان آیا می‌توان تاریخ انقلاب روسیه را نوشت؟[1] به بررسی می‌گیرد و با اذعان به اینکه می‌توان تاریخ روسیه را نوشت، اما نه آن گونه که همه آنچه رخ داده، به صورت عینی برای مخاطب آشکار شود، بحث خود را دنبال می‌کند و زوایای آن را مورد کاوش قرار می‌دهد. دو فصل پایانی کتاب با «عناوین بربریت: راه نمایی برای کاربران» و «تاریخ هویت کافی نیست»، نویسنده را به رویکردی انتقادی به تاریخ می‌کشاند و از آسیب اخلاقی مهمی که مطالعات تاریخی بر جامعه وارد می‌سازد، پرده‌برداری می‌کند. این بحث که آیا تاریخ اساساً می‌تواند یک خطر اخلاقی برای انسان باشد، مسئله کوچکی نیست (زرین کوب، *تاریخ*، ١٦–١٧) و نباید تاریخ زدگی، موجب غرور و خودخواهی یا اعتماد به نفس دروغین شود، از این‌رو توحش یا بربریت انسان‌ها، محصول سنت‌ها و فرهنگ جوامع‌اند (نک. هابسبام، ٣٦٨) و تاریخ آنها نمی‌تواند آنان را از آن دور بدارد و

۱. عنوان فصل نوزدهم کتاب.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

همچنین تنها نباید به تاریخ هویت بسنده کـرد. وظیفـه مـورخ آن اسـت کـه جـدای از تعلقات هویتی، به شناخت گذشته و ارائه آن بپردازد و از تاریخ جز این انتظاری نیست.

هابسبام با طرح چنین مباحث اساسی بسته‌ای از مقوله‌های فلسفی علـم تـاریخ را بـه تصویر می‌کشد که می‌تواند به کار هر تاریخ پژوهـی بیایـد. مطالعـات تـاریخ اسـلام در چنین الگویی رنگ و لعاب دیگری خواهد یافت، از ایـن‌رو پـرداختن بـه آن مـی‌توانـد مسیر جدیدی را پیشاروی محققان باز کند.

نوآوری‌ها و ویژگی‌های اثر

هابسبام با تسلط بر حرفه خویش، توانست به موفقیت‌های زیادی دسـت یابـد. آثـار وی گرچه در نسل‌های متوالی و دوره‌های مختلف دانشگاهی تدریس می‌شد، امـا جـزو کتاب های درسی به شمار نرفت. او نسبت به ژانر تاریخ‌نگاری با دیـده شـک و تردیـد می‌نگریست. از نظر وی، تاریخ، برخلاف علوم طبیعی، فاقـد «حجمـی از پرسـش‌هـای پذیرفته شده و پاسخ‌های بالقوه» بود، به طوری که آنچه که این شکاف را پـر مـی‌کـرد، شماری روایت‌های نخ‌نمایی بودند که به جای به خطا رفتن، نامربوط بودند. او کارهـای خود را به عنوان «ابتذال والا برای شهروند باهوش و تحصیل‌کرده» توصیف می‌کرد. نثـر نوشته‌های او سرزنده و شاداب است و به خوانندگان این امکان را می‌دهـد تـا تغییـر و تحولات تاریخی را به خوبی دریابد. همان‌طور که وی خاطرنشان کـرد، توصـیف یـک شبکه سخت‌تر از روایت یک داستان است (نک. مازوور، «اریـک هابسـبام؛ زنـدگی در تاریخ»).

آنچه بیان شد تا حد بالایی نشانگر مزایا و ویژگی‌های کتـاب او اسـت و بـه خـوبی می‌توان جایگاه و اعتبار آن را در حوزه فلسفه تاریخ نشان دهد در عین حال از انصـاف به دور است که بر چند نکته مهم تأکید نشود.

۱. قلم پرتوان، سلطه علمی، تأملات فلسفی و دقـت‌هـای نظـری مؤلـف خواننـده را مجذوب خود می‌سازد و همه این‌ها در کنار ادبیات روان، بیان سـاده و نگـاه میانـه، در عین اختصارگویی که به تعبیر مازوور («اریک هابسبام؛ زندگی در تاریخ»)، سنتز را بیان

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

کرده، موجب می‌شود تا اثر مذکور، به مانند نوشته‌ای کم نظیر جلوه کند. مباحث عمیق فلسفی در قالب عبارت‌ها و تمثیل‌های آسان، خواندن کتاب را گوارا می‌سازد، هر چند دسته‌ای از مباحث آن، با ذائقه فرهنگی فارسی زبانان چندان مأنوس نباشد.

۲. پرداختن به ابعاد مختلف تاریخ و کاوش در ابعاد و زوایای گوناگون آن، از دیگر ویژگی‌های این اثر است که خواندن آن بر متخصص حوزه فلسفه تاریخ، ضرورت می‌یابد و به جرأت می‌توان ادعا کرد که بدون خواندن آن، بخش‌هایی از مباحث مربوط به این دانش، مغفول باقی می‌ماند.

۳. توجه به دیدگاه‌ها و نظریات مختلف در خصوص هر یک از مسائل مطروحه و در نهایت ارائه نظریه نهایی، با پردازشی قابل دفاع، چیزی است که از هر اثر علمی مورد انتظار است. هابسبام در این اثر، با همه توان خویش به این مهم التزام ورزیده است.

٤. هابسبام به‌رغم آنکه مورخی توانا و فیلسوفی متبحر است و طبعاً در دفاع از تاریخ باید همه توان خود را به کار ببرد؛ با این حال او در مواجهه به هر یک از مسائل و در رأس همه، اصل کارآمدی تاریخ، همه ابعاد آن را می‌کاود و کاستی و خطرات آن را در کنار مزایا و ارزش‌های آن بیان می‌کند.

۵. برخی از فیلسوفان تاریخ بر آن بودند که مورخ باید به گونه‌ای تاریخ بنویسد که خود دیده نشود و مراد آنان این بود که عقاید، تعلقات، رویکردها و تمایلاتش نباید در تاریخ نگاری اثر بگذارد. هابسبام در فصل نهم با عنوان «جانبداری» نشان داد که چنین انتظاری قابل دفاع نیست و از آن مهم‌تر آنکه مورخ باید موقعیت خود را به جای پنهان داری، به روشنی بیان دارد. او خود چنین کرده است و در آغاز کتاب به صراحت از تعلقات خویش سخن گفته است (هابسبام، ۱۱-۱۲) و این امتیاز مهمی است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد.

٦. توجه به گونه‌های مختلف تاریخ، خصوصاً آنچه به توده مردم مرتبط است یا آنچه در خصوص توجه تاریخ به بردگان (مارون ها) عرضه کرده (نک. هابسبام، ۱۳۹۸، فصل ۱۵)، از اهمیت بالایی برخوردار است و به جرأت می‌توان نوعی نوآورانگی را در

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

آن مشاهده کرد.

۷. ورود به برخی از وادی بکر و بدیع، مهم‌ترین ویژگی این کتاب است. هابسبام البته پاره‌ای از مباحثی که توسط دیگر فیلسوفان تاریخ مورد بررسی و تأمل قرار گرفته، مد نظر قرار داده و درباره آنها گفتگو کرده است. مباحثی چون فواید تاریخ، اهدافی که از تاریخ انتظار می‌رود، چگونگی مطالعات تاریخی، نقش تاریخ در حیات فردی و اجتماعی و دیگر مباحث که البته او با رویکرد متفاوت و تبیین جدید به آنها پرداخت، اما آنچه اثر وی را برجسته‌تر می‌سازد، آن است که او علاوه‌بر همه اینها، به پاره‌ای از مسائل بکر و بدیع نیز توجه کرده که از اهمیت زیادی برخوردار است. از آن جمله می‌توان به معنای گذشته، تاریخ درباره جامعه معاصر چه می‌تواند بگوید، درباره تجدید حیات روایت و از همه مهم‌تر آنچه ذیل عنوان آیا تاریخ پیشرفت داشته است، اشاره کرد که در هیچ یک از آثار معطوف به فلسفه تاریخ رد پایی از این موارد نمی‌توان یافت. او همچنین بحث جانب‌داری را به شیوه‌ای علمی و خرد پسند مورد بررسی قرار داد و آنچه عرضه کرده با یافته‌ها و داده‌های دیگران تفاوت بنیادین دارد.

نارسایی‌ها و کاستی‌های کتاب

آثار انسانی به‌ویژه آنچه به حوزه اندیشه مربوط می‌شود، هرگز نمی‌تواند عاری از کاستی، جانب‌داری، خطا یا نارسایی باشد و از آن مهم‌تر، زاویه‌های نگاه آدمیان موجب می‌شود تا هیچ کاری را نتواند مقبول و پذیرفتنی تلقی کند. از این‌رو آنچه در این بخش به کوتاهی و در نگاهی انتقادی/خرده‌گیرانه بیان می‌شود، چه بسا نتواند ذهن برخی از خواننده‌ها را اقناع نماید، اما تذکار آنها لازم می‌نماید:

۱. کنار هم قرار گرفتن مباحث متنوع که در قالب‌های گوناگون و به مناسبت‌های مختلف در مدت سی ساله ابراز شده‌اند، در یک کتاب عملاً نمی‌تواند پروژه‌ای را دنبال نمایند. مسائل بیست و یک گانه ذکر شده در کتاب، در عین اهمیتی که دارند، چندان از منطق چینش قابل فهمی برخوردار نیستند و در پاره‌ای از موارد، آشکارا بی‌ارتباط با حوزه انتظار جلوه می‌کنند. مباحثی چون یادداشتی بر تاریخ بریتانیا (فصل ۱۳)، تاریخ

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

عجیب اروپا (فصل ۱۷) و آیا می‌توان تاریخ انقلاب روسیه را نوشت (فصل ۱۹) از این قبیل‌اند. البته نویسنده مقاله توجه دارد که دسته‌ای از مباحث آمده در ذیل آنها، در کلان فلسفه علم تاریخ داخل‌اند، اما با ضرورت‌های یک پژوهش منسجم هم‌سازی ندارند، چنان که مؤلف خود در پیش گفتار به آن توجه داده است (هابسبام، ۱۰).

۲. مدعای مؤلف در بیان منطق حاکم بر ساختار کتاب نیز ناکارآمد می‌نماید. وی در ابتدای کتاب، مسائل طرح شده را در سه دسته طبقه‌بندی می‌کند (هابسبام، ۱۰-۱۱). واقعیت آن است که این دسته‌بندی نه همه مباحث آمده در کتاب را پوشش می‌دهد و نه ترتیب بیان شده با ترتیب فصول سازگاری دارد. در حالی که مؤلف به آسانی می‌توانست همه مطالب کتاب را در سه یا چهار فصل جای داده و با طبقه‌بندی مناسب‌تری، پیوند مسائل با یکدیگر را برجسته‌سازی کند. این حداقل نظمی است که از ذهن فلسفی اندیش هابسبام انتظار می‌رود. در شکل کنونی، فهم ارتباطی بخش‌هایی از کتاب به سختی حاصل می‌شود یا اصلا حاصل نمی‌شود و گویی غرض اصلی مؤلف بازنشر نوشته‌ها در یک مجموعه بوده، بی‌آنکه ارتباط وثیقی میان آنها باشد.

۳. بیان موقعیت از سوی پژوهنده (زاویه دید)، در نگاه به مباحث اهمیت زیادی دارد، اما دخالت دادن آن نگاه در تحلیل و تبیین نظریه‌ها، نمی‌تواند عالمانه و موجه باشد. هابسبام گذشته از آنکه فصل دهم و یازدهم کتاب خود را به مارکس و مارکسیسم اختصاص داده و عملاً دین خود را نسبت به مبدأ فکریش ادا کرده، اما به‌رغم نقدهایی که خود نسبت به تئوری ماتریالیسم تاریخی و آینده مارکسیسم داشته و به صراحت آن را در یک صدمین سال مرگ مارکس بیان کرده (نک. هابسبام، ۲۲۹-۲۴۵)، در جای جای کتاب همسویی یا لااقل فروتنی خود را با آن نشان داده و تأکید دارد که رویکرد مارکس به تاریخ، در تاریخ نگاری‌های بعد او آثار شگرفی داشته است. این سخن برای دسته‌ای از محققان نمی‌تواند منطبق با واقعیت‌های خارجی باشد، به همین سبب بر دیدگاه مارکس و اندیشه مارکسیسم نقدهای دقیق و عمیقی وارد کرده و کژی‌های آن را بر نموده‌اند (کالینگوود، ۱۶۳؛ دورانت، ۲۶۷). بنابراین تأکید هابسبام بر کارآمدی تاریخ اقتصادی و اجتماعی با رویکرد مارکسیسمی، مایه تأمل جدی است،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

به‌ویژه آنکه بیشتر داشته‌های فکری مارکس، از هگل است (نک. اتکینسون، ٥٤ –٥٥؛ مطهری، ٢٥ به بعد) و بدون عنایت به نظریه‌های او نمی‌توان مبانی تاریخی مارکس را تبیین کرد. بی‌گمان همه کنش‌های انسانی ریشه در اقتصاد ندارد، بلکه علل دیگری در آن اثرگذار است و محدود کردن گذشته انسانی به نیروی کار و تولید و تبیین همه رویدادهای بر اساس آن، بی‌راهه‌روی آشکار و کوچک شماری دامنه فعالیت‌های مختارانه آدمی است (نک. مکالا، ١٢٣–١٦٨) و این مهم‌ترین اشکال بر کتاب هابسبام است.

٤. امکان پیش‌بینی در تاریخ از سوی فیلسوفان نظری تاریخ مورد تأکید قرار دارد (نک. هگل، مقدمه، هجده)، هر چند نقدهای زیادی را نیز متوجه خود ساخته است (نک. پوپر، ١٠–١٣)، اما در خصوص پیش‌بینی برآمده از آموزه‌های تاریخ، دیدگاه‌هایی وجود دارد. هابسبام گر چه در فصل چهار کوشیده تا با بررسی همه جوانب به امکان نسبی پیش‌بینی تن دهد، اما همچنان خواننده در ابهام به سر می‌برد که در چه صورتی چنین امکانی فراهم شدنی است؟ این مقوله ذیل مقوله روش در تاریخ قابل گستردن است، اما اساسا او در این باره مبحث ویژه‌ای را باز نکرد، با اینکه مبحث امکان پیش‌بینی از مهم‌ترین مقوله‌ها در فلسفه علم شمرده می‌شود.

٥. تأکید بر وجه عینیت گرایی در تاریخ که متأثر از غلبه اندیشه اثبات‌گرایی (پوزیتیویستی[1]) است، در این حد که تاریخ را از پندارگرایی و افسانه‌سرایی جدا می‌سازد، امر پسندیده‌ای است. با این حال عدم تفکیک میان علوم انسانی/ فرهنگی یا در تعبیر آلمانی علوم روحی که دانش تاریخ مصداقی از آن به شمار است (نک. ریکمن، ١٩٢–١٩٧) و علوم تجربی/طبیعی، و نیز بی‌توجهی به صعوبت‌های دانش‌های اول، چه بسا مایه ره‌زنی شود. هابسبام در این مقوله کم مایه گذاشته است و تنها به بیان مختصری بسنده کرده است.

٦. با اینکه دغدغه‌های کتاب مباحثی درباره علم‌تاریخ و در حوزه فلسفه علم است،

1. Positivisme.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

اما بی‌آنکه به صورت استقلالی به فلسفه نظری تاریخ[1] بپردازد، از نظریه آن وام می‌گیرد و گویی به آن باور دارد. البته نفس تأثیرپذیری هابسبام از مارکس، خواننده را متوجه رویکردهای فلسفی این‌چنینی او می‌کند، اما تصریح به آن در پاره‌ای از موارد، دیگر تردیدی نمی‌گذارد. بنابرین ضروری بود تا او بخشی از مباحث کتاب خود را به مقوله فلسفه نظری/جوهری تاریخ اختصاص دهد و کارکرد آن را در شناسایی یا تبیین تاریخ بیان دارد. این نقیصه، برای اثری که داعیه‌دار مطالعات جامع درباره تاریخ است، قابل اغماض نیست. او یکی از درون‌مایه‌های اصلی کتاب را هم‌گرایی دانسته و آن را نسبتی مناسب و بجا می‌داند و مرادش از آن، درگیری تاریخ با یک پروژه فکری منسجم و نیز سرگرم شدنش با فهم چگونگی پیشرفت جهان به سمت و سویی است که اکنون شاهدش هستیم (هابسبام، ١٤). بنابراین وی، به نوعی به نقشه‌محوری تاریخ یا پروژه بودن آن نظر دارد و این نگره فضای بسیار متفاوتی را در تبیین تاریخ باز می‌کند که مورد توجه نویسنده قرار نگرفته است.

٧. غلبه ماتریالیسم روشی از نقدهای جدی بر این نوشته است. ماتریالیسم روش شناختی غیر از مادیگرایی فلسفی است (نک. ملکیان، ٢١).[2] در این رویکرد که متأثر از روش‌شناسی علوم‌تجربی اثبات‌گرا (پوزیتیوسم) است به دنبال تبیین مادی پدیده‌هاست و برای هر داده‌ای، علت یا علل ملموس و محسوسی را جستجو می‌کند، بی‌آنکه سهمی برای علت‌های فرامادی و نادیدنی قائل شود. هابسبام، همانند بیشتر فلسفی‌اندیشان معاصر، به دنبال روش یا روش‌هایی است که بر مبنای آن بتوان وقایع تاریخی را ریشه‌یابی عینی کرد.

٨. نکته آخرآنکه تأثر بیش از حد مؤلف از اندیشه مادیگرایی تاریخی که ریشه در ماتریالیسم فلسفی دارد، عملاً موجب شد تا در هیچ بخشی به تاریخ فرهنگی اشاره‌ای نداشته باشد، با اینکه به شقوق دیگر تاریخ، به‌ویژه تاریخ اقتصادی و اجتماعی توجه

١. البته دردفاع‌پذیری چنین نگره‌ای بحث‌های مفصلی وجود دارد (نک. پوپر، سراسر متن)، اما وقتی هابسبام از آن بهره می‌برد، بایستی به آن می‌پرداخت.

٢. در ماتریالیسم فلسفی، مادی‌انگاری هستی/ وجود مد نظر است که در بند بعدی به آن پرداخته می‌شود.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

ویژه‌ای مبذول داشته است، البته شرط انصاف نیست اگر به این نکته اشاره نشود که رویکرد مادیگرایی تاریخی وی با آنچه در مکتب مارکسیسم دنبال می‌شود، بسیار متفاوت و تلطیف شده‌است.

شاید پرداختن به تاریخ عامه که فصل شانزدهم را با عنوان «تاریخ اعماق» به آن اختصاص داده (هابسبام، ۲۸۷)، بتوان جایگزین تاریخ فرهنگی به حساب آورد، اما رویکردهای بحث و مطالب ارائه شده بیش از هر چیز به تاریخ اجتماعی و مردم شناسی گرایش دارد و هم‌چنان جای خالی مقوله فرهنگی خالی دیده می‌شود.

نتیجه

مطالعه و تأمل در کتاب *درباره تاریخ* اثر هابسبام، از نظر طبقه‌بندی دانشی در حوزه فلسفه علم تاریخ قرار می‌گیرد. این کتاب نگاهی از بیرون/ فرانگرانه یا عقلانی به جنبه‌های مختلف تاریخ است که با قلمی روان، مستدل، منصفانه و سنتزی نوشته شده و حاوی اطلاعات ارزشمندی است و همین ویژگی‌ها این اثر را خواندنی و از دیگر آثار این حوزه متمایز می‌سازد. پاره‌ای از مباحثی که در این کتاب آمده، رد پایی در دیگر نوشته‌ها ندارد. از این‌رو می‌توان آن را به عنوان نوشته‌ای بایسته مطالعه شناسایی کرد. در عین حال همه آنچه انتظار می‌رفت در این کتاب مورد پردازش قرار گیرد، نیامده و طبعاً کتاب همانند دیگر آثار بشری، عاری از ضعف و کاستی و ناراستی نیست. طبقه‌بندی غیر روشمند مسائل، بی‌توجهی به پاره‌ای از مباحث مهم فلسفه تاریخ، تکیه بر نظریه مارکس و مارکسیستی و تبیین مقوله تاریخ بر اساس آن دیدگاه، کم توجهی یا بی‌توجهی به مقوله‌های فرهنگی از جمله نکات قابل نقد کتاب است، با همه اینها هرگز نمی‌توان ارزش علمی کتاب را نادیده گرفت یا به خواندن آن توصیه نکرد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]

منابع

- اتکینسون، آر.اف، »فلسفه تاریخ؛ نگاهی به دیدگاه‌های رایج در فلسفه تاریخ معاصر»، فلسفه تاریخ؛ روش شناسی و تاریخ نگاری، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹ش.
- احمدی، بابک، رساله تاریخ، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۶ش.
- استنفورد، مایکل، درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴ش.
- پوپر، کارل، فقر تاریخیگری، ترجمه احمد آرام، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۰ش.
- دورانت، ویل، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ش.
- رضوی، سیدابوالفضل، فلسفه انتقادی تاریخ، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱ش.
- روزنتال، فرانتس، تاریخ تاریخنگاری در اسلام، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ش.
- ریکمن، ه. پ، «علوم روحی»، فلسفه تاریخ (مجموعه مقالات از دائرة المعارف فلسفه)، به سرپرستی پل ادواردز، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵ش.
- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰ش.
- _____، یادداشت ها و اندیشه ها، تهران،سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲ش.
- سجادی، سید صادق و هادی عالم زاده، تاریخنگاری در اسلام، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۰ش.
- سروش، عبدالکریم، علم شناسی فلسفی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ش.
- _____، تفرج صنع، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۰ش.
- کار، ای.اچ، تاریخ چیست، ترجمه حسن کامشاد، تهران، خوارزمی، ۲۵۳۶.
- کالینگوود،آر.جی، مفهوم کلی تاریخ، ترجمه علی اکبر مهدیان،تهران، نشر اختران، ۱۳۸۵ش.
- مازوور، مارک، «اریک هابسبام؛ زندگی در تاریخ»، ترجمه واهیک کشیش زاده، ۱۵ مهر ۱۳۹۹، Retrieved Oct. 25, 2023, from http://tarikhirani.ir/fa/news/8554/
- مطهری، مرتضی، فلسفه تاریخ (ج۲)، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۷ش.
- مکالا، سی. بی ین، بنیادهای علم تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷ش.
- ملکیان، مصطفی، «مشکلات دین‌داری در دنیای جدید»، بازتاب اندیشه، ش۳۵، بهمن ۱۳۸۱، ص۲۰-۲۴.
- مهتا، ود، فیلسوفان و مورخان، ترجمه عزت‌الله فولادوند،تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹ش.
- والش، دبلیو اچ، مقدمه ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاء الدین علایی طباطبایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.
- هابسبام، اریک، در باره تاریخ، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، لاهیتا، ۱۳۹۸ش.
- هگل، گئورگ، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات شفیعی، ۱۳۸۵ش.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOI: 10.61186/islamhistory.1.46.107]